

The Role of "Undefined" and "Axiomatic Method" in the Beginning of the Comparing of Philosophies, Focusing on Three Islamic Philosophical Systems

Hamidreza Bayat 

Master in Islamic philosophy and wisdom, Payam-e Noor University, Shahr-e Rey, Tehran, Iran

Hasan Abasi Hosain Abadi *

Associate Professor of Islamic philosophy and wisdom & Faculty Member of Payam-e Noor University, Tehran, Iran

Alireza Parsa 

Associate Professor of Islamic philosophy and theology & Faculty Member of Payam-e Noor University, Tehran, Iran

Accepted: 06/11/2021

Received: 13/05/2020

eISSN: 2476-6038

ISSN: 1735-3238

Abstract

Comparing philosophies is an effort to find ways of interaction and synergy between these schools. It seems that finding the commonalities and differences between these structures and the appropriate method of achieving this are important. The method can be considered at two levels: macro and definite levels. The problem here is that if for this adaptation we choose the phenomenological method with carbon as a macro method, and to give objectivity to this macro method, the adapted structures in the context of the "Axiomatic method" in the contemporary time using the theory of the "model" has become more formal, we implement, then the most fundamental similarities and differences that are emphasized in the

* Corresponding Author: h_abasi@pnu.ac.ir

How to Cite: Bayat, H., Abasi Hosain Abadi, H., Parsa, A. (2022). The Role of "Undefined" and "Axiomatic method" in the Beginning of the comparing of philosophies, Focusing on Three Islamic Philosophical Systems, *Hekmat va Falsafeh*, 16(68), 29-61.

phenomenological method, in which components of the structures of the thematic principle in question are determined. How is the relationship between these two categories of components explained to each other, so that in the light of this explanation, the other points of commonality and differences of the matching devices are clearly and systematically identified? Therefore by using the context of the Axiomatic method and the capacity to formalize model theory in a limited circle in Islamic philosophy, an attempt was made to show that "undefined concepts" the most fundamental similarities and their "interpretations" or the emergence of differences in these interpretations are also the main factor of differentiation and creation of different devices, and the ratio of the two to each other is the "absolute" relation to the "constraint".


Keywords: Undefined Concept, Adaptation of Philosophies, Axiomatic Method, Postulates, Interpretations.

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق

فلسفه‌ها، با تمرکز بر سه نظام فلسفی اسلامی


کارشناسی ارشد فلسفه و حکمت اسلامی، دانشگاه پیام نور تهران

شهری، تهران، ایران.

حمیدرضا بیات 


دانشیار فلسفه و حکمت اسلامی و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور،

تهران، ایران.

حسن عباسی حسین آبادی  *

دانشیار فلسفه و کلام اسلامی و عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور،

تهران، ایران.

علیرضا پارسا 

چکیده

تطبیق فلسفه‌ها و نظام‌های فکری با یکدیگر، تلاشی در جهت یافتن راه‌های تعامل و هم‌افزایی این مکاتب است. به نظر می‌رسد در این فرآیند، یافتن اشتراکات و اختلافات این ساختارها و روش مناسب این دستیابی، دارای اهمیت بسزایی هستند. روش را می‌توان در دو سطح کلان و متعین یا ابزاری در نظر گرفت. در اینجا مسئله این است که اگر برای این تطبیق، روش پدیدارشناسی با رویکرد پیشگامانی همچون کربن را به‌عنوان روش کلان برگزینیم و برای عینیت بخشیدن به این شیوه کلان، ساختارهای مورد تطبیق را در بستر «روش اصل موضوعی» که در دوره معاصر با بهره‌گیری از نظریه «مدل» دارای خصلت صوری بیشتری شده، پیاده‌سازی کنیم، آنگاه بنیادی‌ترین همسانی‌ها و اختلاف‌هایی که در روش پدیدارشناسی مذکور مورد تأکید هستند، در کدامین اجزاء ساختارهای اصل موضوعی مورد بحث تعین می‌یابند؟ و نسبت این دو دسته اجزاء با یکدیگر، چگونه تبیین می‌گردد تا در سایه این تبیین، سایر نقاط اشتراک و اختلاف دستگاه‌های مورد تطبیق به‌وضوح و به شکلی نظام‌مند مشخص گردند؟ لذا، تلاش گردید تا با استفاده از بستر روش اصل موضوعی و ظرفیت صوری سازی نظریه مدل در دایره‌ای محدود و در ضمن بررسی تطبیقی یک گزاره خاص در سه ساختار فلسفی اسلامی، نشان داده شود که «مفاهیم تعریف‌نشده»، بنیادترین همسانی‌ها و «تعبیر» آن‌ها و یا پیدایش اختلاف در این تعبیر، نیز اصلی‌ترین عامل افتراق و ایجاد دستگاه‌های گوناگون هستند و نسبت این دو به یکدیگر، نسبت «مطلق» با «قید» است، نیز سایر مختصات دستگاه‌ها و نقاط اختلاف و اشتراک در شکلی سلسله‌مراتبی امکان ظهور می‌یابند.

کلیدواژه‌ها: مفهوم تعریف‌شده، تطبیق فلسفه‌ها، روش اصل موضوعی، اصول موضوعه، تعبیر، مدل.

مقدمه

برای بسیاری از متفکران عصر حاضر، حرکت در جهت تطبیق فلسفه‌ها با یکدیگر اهمیت بسیاری یافته و به نظر می‌رسد که پی بردن به نقاط اشتراک و افتراق ساختارهای مذکور، همچنین نسبت یا رابطه این همسانی‌ها و اختلاف‌ها مهم‌ترین عامل دستیابی به این هدف است. این پژوهش درصدد پی بردن به این مسئله است که در بنیادترین شکل این نقاط اشتراک و اختلاف چه هستند؟ نسبت و نحوه تعامل این دو دسته نقاط با یکدیگر چگونه است؟ و پس از تبیین این نحوه تعامل، با چه روشی می‌توان سایر نقاط اختلاف و احیاناً اشتراک را در ساختاری سلسله مراتبی و وضوحی قابل قبول مشخص نمود و یا پیش‌بینی کرد؟

به نظر می‌رسد مبنایی‌ترین مرحله، در معرفی این نقاط اشتراک و افتراق، توجه به جنبه معرفت‌شناختی تعابیر مختلف تعداد معدودی حقایق ثابت است، حقایقی که نه تنها از لحاظ هستی‌شناختی منشأ ایجاد کثرات عالم هستند، بلکه در بعد معرفت‌شناختی، عبارت‌اند از مبانی مشترک و ثابت هر نوع دستگاه معرفتی، به طوری که در بررسی ساختار دستگاه‌های مذکور مشاهده می‌شود که این حقایق پس از پذیرفتن تعابیر مختلف و درآمدن در قالب مفاهیم اولیه یا «مفاهیم تعریف‌نشده»، در ایجاد بنای ساختار موردنظر نقشی بنیادین دارند؛ اما خود آن تعابیر مختلف که هر کدام متناسب با دستگاه خاصی هستند، توسط اصول اولیه یا «اصول موضوعه» آن دستگاه تعیین می‌گردند؛ و همین اختلاف تعابیر، در واقع نقاط افتراق این ساختارهای معرفتی از یکدیگر هستند.

در این میان، به نظر می‌رسد، روش پدیدارشناسی بامعنای خاص آن که در ادامه می‌آید، به‌عنوان راهبردی کلان برای بررسی و تطبیق بین دسته‌ای از ساختارهای مذکور، یعنی دستگاه‌های عقلی و قیاسی می‌تواند مؤثر باشد، که از جمله این دستگاه‌ها طیف وسیعی از مکاتب فلسفی هستند و یکی از مناسب‌ترین قالب‌هایی که در آن علاوه بر

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۳۳

مشاهده این سیر پدیدارشناسانه، بتوان با وضوح بیشتری نقش اختلاف تعابیر در ایجاد دستگاه‌های قیاسی و عقلی گوناگون را نشان داد «روش اصل موضوعی» است، به‌ویژه که تحولات جدیدی در جهت وضوح بیشتر، توسط افرادی همچون تارسکی در این روش پدید آمده که جنبه‌های آن را بارزتر نموده (به‌نیافر-افرمجانی، ۱۳۸۷: ۶۹)، به‌طوری که با کمک این روش و ایجاد تمایز و وضوح در نمایش اجزاء یک ساختار قیاسی، می‌توان فرآیند تعامل بین مبادی تصویری یعنی مفاهیم اولیه (به‌عنوان اولین محصول یک تعبیر خاص) و مبادی تصدیقی یعنی اصول اولیه (موضوعه) آن را به‌طور روشن‌تری نمایان کرد. لذا در ادامه، پس از معرفی مختصر روش اصل موضوعی و تحول آن در بستر منطق جدید و با کمک نظریه «مدل»، در ضمن تطبیق یک گزاره خاص در سه ساختار فلسفی، نحوه تعامل بین «مفاهیم تعریف‌نشده» و «اصول موضوعه» و در پی آن تأثیر اختلاف تعبیر مفاهیم مذکور، به‌عنوان نماینده حقایق ثابت ازلی در بنای دستگاه‌های قیاسی مختلف نشان داده می‌شود.

۱- روش‌های تطبیق فلسفه‌ها

روش در یک فعالیت علمی، به‌ویژه فلسفی عنصری اجتناب‌ناپذیر است و در فرآیند تطبیق فلسفه‌ها نیز دارای اهمیت است. برای روش در معنای علمی تعاریف مختلفی شده است، که هرکدام از جهتی آن را در نظر گرفته‌اند. در کاربرد علمی، روش عبارت از فرایند عقلانی یا غیرعقلانی ذهن برای دستیابی به شناخت و یا توصیف واقعیت است. (ساروخانی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۴) برای روش علمی و فلسفی، از جهات گوناگون تقسیماتی نیز بیان گردیده است. از جمله این جهات، سطوح مختلفی است که هنگام سخن گفتن از روش موردنظر است. بدین‌صورت که گاهی روش در سطحی [کلان] مثلاً در سطح معرفت‌شناسی به کار می‌رود و گاهی در سطحی [متعین] مثلاً نوع استدلال منظور می‌شود (صادقی، ۱۳۹۴: ۳۶) و نیز گاهی ممکن است روش در جایگاهی به‌عنوان ناحیه میانی بین دو سطح مذکور مدنظر قرار گیرد، به‌طوری که هم دربردارنده روش یا روش‌هایی متعین باشد و هم درعین حال، عامل تحقق بخش روشی در سطح کلان. در این راستا به نظر

می‌رسد که راهبرد کلانی که برای تطبیق فلسفه‌ها می‌تواند مناسب باشد روش پدیدارشناسی است، البته به معنایی نزدیک به آنچه هوسرل از آن در نظر داشته و توسط کربن به آنچه در سنت اسلامی «تأویل» نامیده می‌شود نزدیک شده است، برای روشن شدن موضوع به سخن کربن توجه داده می‌شود: «اصطلاح پدیدارشناسی را به معنوی لغوی‌اش در نظر می‌گیرم و به این معنا، معادل است با چیزی که با شعار یونانی «نجات دادن پدیدارها» از آن تعبیر می‌کنند. «نجات دادن پدیدارها» به معنای مواجهه با پدیدارها و دیدار آنها است درجایی که در آن رخ می‌دهند و اساساً جایگاه آنها است... مگر نه این است که مشی و مرام پدیدارشناسی، منطق آن، فقط «نجات دادن» پدیدار، از راه عیان ساختن باطن [معنای نهان]، سر [یا التفات سری] نهان در اساس آن است؟ در این صورت [خوب است] به معنای تعبیر عربی کشف‌المحجوب که به‌عنوان چندین اثر در زمینه فلسفه یا عرفان قرار گرفته و به معنای «برداشتن حجاب، عیان ساختن امر نهان» است عنایت شود؛ کشف‌المحجوب با شیوه‌ای که "phenomenology" [پدیدارشناسی] اش می‌خوانیم کاملاً، منطبق است. بدین ترتیب معلوم می‌شود که چگونه رابطه میان ظاهر و باطن، آشکار و نهان، به نحوی با پدیدارشناسی که در اینجا مورد بحث قرار خواهد گرفت، مرتبط است، زیرا این پدیدارشناسی در نهایت عین تأویل است که متفکران ایران ما به کار بسته‌اند و معنای اصطلاحی‌اش «بازگرداندن یک چیز به اصل آن» است. (کربن، ۱۳۹۳، ج ۱: ۵۲-۵۳) و درجایی دیگر نیز می‌گوید: «بنابراین آنچه فلسفه تطبیقی می‌تواند در بخش‌های متفاوت میدان ویژه مقایسه، مورد توجه قرار دهد نخست آن امری است که ادراک شهودی یک ذات نامیده می‌شود. این واژه، به اصطلاح پدیدارشناسی خاص هوسرل مربوط می‌شود» (کربن، ۱۳۶۹: ۲۰) به‌عنوان روش متعین یا ابزاری در این رویکرد، نوع استدلال مورد توجه است، به طوری که متناسب با ساختارهای عقلی مورد تطبیق، می‌توان از انواع استدلال از قبیل قیاسی، استقرا، مشاهده، عرفانی و... بهره برد؛ اما در خصوص آنچه به‌عنوان برزخ یا رابط بین دو روش مذکور، می‌تواند ایفای نقش نماید، به نظر می‌رسد «روش اصل موضوعی» مناسب باشد که از طرفی دربردارنده نوع یا انواعی از استدلال است و از طرف

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۳۵

دیگر با داشتن ساختاری سلسله‌مراتبی و نیز وضوح و شفافیت عناصر تصویری و تصدیقی شکل‌دهنده آن، برای ترسیم مسیر روشن از ظاهر به باطن و نمایش رابطه اصل با فرع، یعنی فرایند تحقق پدیدارشناسی به معنای موردنظر ما، می‌تواند مثمر ثمر باشد، چراکه در سایه استفاده از این شیوه و مشاهده چیدمان سلسله‌مراتبی گزاره‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده یک دستگاه که در قالب اصل موضوعی پیاده‌سازی گردیده، این امکان هست که با رفتن از دنیای متکثر ظاهر گزاره‌های علوم عقلی یا قیاسی به باطن که در واقع سیری از کثرت به سوی وحدت است، به تعدادی معدود از حقایق یا ذوات ثابت رسید که دستخوش تغییر نمی‌گردند و با تنزل معرفت‌شناختی خود به وسیله تعابیر مختلف، شاخه‌های گوناگون علوم یا مکاتب فکری را از هم جدا می‌کنند. به نظر می‌رسد ناظر به همین نقش اختلاف تعابیر است، که کربن درجایی دیگر می‌گوید: «هر فلسفه تطبیقی که بخواهد از دیدگاه پدیدارشناسی عمل کند، بایستی احتیاط را پیشه خود سازد. هدف تطبیق، صرف تأکید بر همسانی‌ها نیست، بلکه بر اختلاف‌ها نیز هست. بایستی همسانی‌ها و اختلاف‌ها با توجه به امری مشترک معنا پیدا کنند؛ بنابراین بایستی مبنای مشترک کاملاً مطمئن وجود داشته باشد.» (کربن، ۱۳۶۹: ۳۴)

۲- روش اصل موضوعی

روش «اصل موضوعی» شیوه‌ای برای بنای دستگاه فکری و به عبارتی قالبی تصویری است برای ارائه محتوای معنایی گزاره‌ها و جملات یک علم، در واقع این روش به نوعی از زمان اقلیدس و در ساختار هندسه او جاری بوده، همین‌طور این حضور را می‌توان در تاریخ ریاضیات دنبال نمود و حتی پس از گذشت دو هزار سال در کارهای هیلبرت و پس از او مشاهده نمود، شالوده این روش بدین شکل است که برای رسیدن از تعدادی اصل موضوعه یا جمله‌های اثبات‌شده، به جمله‌های قابل‌اثبات جدید از برهان مدد گرفته می‌شده، اما در این دوران، برخی مواقع، عدم اهتمام کامل به صورتی سازی روند استدلال‌ها و حضور خصلت شهودی، موجب ورود عناصر شخصی گردیده و باعث شده که در مواردی برهان بر پایه قواعد استنتاج مشخص، متناهی و هم‌سنخ شکل نگیرد. لذا وجه

برتری دستگاه‌های اصل موضوعی جدید را، می‌توان صوری سازی این روند و در نتیجه ارائه تقریری جدید از برهان برای بنا کردن جمله‌های جدید بر پایه جمله‌های پیشین که شامل اصول موضوع و جمله‌های از پیش اثبات شده، می‌باشند، دانست. (بهنیافر- افرمجانی، ۱۳۸۷:۶۸)

به‌عنوان نمونه‌ای بارز، در منظومه فکری تارسکی، برای دستیابی به برهان صوری در یک دستگاه اصل موضوعی، باید ابتدا زبان دستگاه، صوری شود، در پی آن این امکان وجود خواهد داشت که قواعد برهان یا همان قواعد استنتاج دستگاه، به نحو صوری بنا گردند. در این دیدگاه، با داشتن این قواعد صوری برهان، می‌توان یک جمله صوری را از مجموعه مقدمات که همان اصول موضوع یا سایر قضیه‌های استنتاج شده دستگاه می‌باشند، استنتاج نمود.

بنابراین، در دیدگاه غیرشهودی تارسکی تعریف برهان صوری چنین است: این برهان در واقع دنباله‌ای متناهی از جمله‌های دستگاه است که دارای این شرایط باشد:

- ۱- اولین جمله یک اصل موضوع است.
- ۲- هر یک از جمله‌های بعدی در این دنباله یا خود یک اصل موضوع است، یا اینکه به وسیله قواعد صوری برهان از جمله‌های از پیش اثبات شده دستگاه استنتاج می‌شود.
- ۳- آخرین جمله این دنباله، همان است که به دنبال اثبات آن بودیم که در یک دستگاه صوری به آن نتیجه گفته می‌شود.

پیش فرض او هم این است که اگر اصول موضوع دستگاه قیاسی جمله‌های صادقی باشند، اعمال قواعد صوری برهان بر آنها موجب استنتاج جمله‌های صادق دیگری در بدنه آن می‌شود و از نظر منطقی امکان ندارد که از یک یا چند جمله صادق، جملاتی کاذب نتیجه‌گیری شود؛ و در یک جمله کارکرد برهان صوری در یک دستگاه قیاسی، تولید جمله‌هایی صادق، بر پایه اصول موضوع صادق چنین دستگاه‌هایی است. (Tarski, 1944:346) و در همین راستا است که تارسکی علاوه بر اثبات پذیری، در پی ارائه معنایی فراگیر برای «صدق» و سپس بررسی صدق جملات دستگاه نیز بوده و این را می‌توان

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۳۷

تفاوت کار تارسکی با برخی جریانات بهره‌بردار از روش اصل موضوعی در ابتدای قرن بیستم مانند هیلبرت دانست که دغدغه اصلی‌شان در ساماندهی یک دستگاه قیاسی، اثبات پذیری جملات دستگاه بود و به‌طور خاص دنبال نشان دادن «صدق» جملات نبودند.

بر اساس این دیدگاه تارسکی، در بسیاری از دستگاه‌های اصل موضوعی، می‌توان جمله‌هایی را برمبنای مفاهیم اولیه دستگاه صورت‌بندی و ارائه نمود که به لحاظ شهودی صادق به نظر می‌رسند و امکان اثبات کذب آن‌ها نیز وجود ندارد، اما خود آن‌ها را نمی‌توان در درون دستگاه اثبات کرد و این‌چنین است که در نظر او به‌جز برخی دستگاه‌های قیاسی ساده، مانند هندسه مقدماتی، دستگاه‌های دیگر از تمامیت برخوردار نیستند. در خصوص این دیدگاه تارسکی، هرچند که او مفهوم صدق را متعلق به فرازبان زبان موضوعی دستگاه موردنظر می‌داند و لذا نمی‌توان به اینکه در پی بررسی شهودی صدق جملات دستگاه صوری است، خرده گرفت، ولی به نظر می‌رسد، این نگرش نوعی فاصله گرفتن از هدف اولیه، یعنی رهایی از شهود شخصی در جستجوی حقیقت باشد که به‌ویژه در مباحث فلسفه به معنی‌الخاص یا به عبارتی مابعدالطبیعه، مهم به نظر می‌رسد. البته گودل این عدم تمامیت را برای دسته خاصی از دستگاه‌های اصل موضوعی اثبات کرد، او در قضیه نا تمامیت اول خود اثبات می‌کند که در نظام‌های اصل موضوعی که قابلیت نشان دادن توابع بازگشتی را داشته باشند، امکان تشکیل جملاتی است که نه اثبات پذیرند و نه انکارپذیر. ولی در مورد دستگاه‌های دیگر به‌ویژه برخی دستگاه‌های فلسفی با ماهیت قیاسی، این نظریه تارسکی به اثبات نرسیده. در ادامه با رویکردی تطبیقی بین دو شکل کلاسیک و جدید، به معرفی بخش‌های اصلی ساختمان یک دستگاه عقلی که به روش «اصل موضوعی» بنا گردیده، پرداخته می‌شود:

۱-۲ مفاهیم تعریف‌نشده: مفاهیم اولیه در ساختمان یک بنای قیاسی، به روش اصل موضوعی، اولین عنصر یا به عبارتی سنگ بنای اولیه تصویری دستگاه قیاسی هستند که به‌عنوان عام‌ترین مفاهیم به‌کاررفته در کل دستگاه مذکور، در همه تعاریف و اصول موضوع و به‌تبع آن‌ها، در تمامی قضایا ساری و جاری هستند و با‌عنوان «مفاهیم

تعریف نشده» از آن‌ها یاد می‌شود.

در بیان فرق مفاهیم اولیه یک دستگاه قیاسی با «اولی التّصوّر» باید گفت. در معرفی اولی التّصوّر گفته‌اند: «آنچه است که بدیهی و ضروری است» (خوانساری، ۱۳۷۶: ۳۷) و بدیهی «تصور یا تصدیقی که خود به خود روشن و معلوم باشد و از معلومات دیگر به دست نیامده باشد» (خوانساری، ۱۳۷۶: ۴۲)، بنابراین مفاهیم اولی التّصوّر یا تصورات بدیهی، مبدأ تصویری هر نوع معرفت و علمی بوده، اختصاص به علم خاصی ندارند؛ اما آنچه ما به عنوان مفاهیم تعریف نشده به عنوان نماینده مفاهیم اولیه یک دستگاه قیاسی از آن یاد کردیم، نماد مبادی تصویری یک علم خاص هستند، هر چند در فلسفه به علت عمومیت موضوع و مسائل آن، بیشتر مفاهیم تعریف نشده این علم عالی مانند «وجود» از تصورات بدیهی نیز می‌باشند. این مفاهیم در دستگاه‌های جدید اصل موضوعی هم حضوری بنیادین دارند، فارغ از اینکه به آن‌ها به طور مجزا اشاره گردد، یا نگردد.

۲-۲ تعاریف: در آغاز بنیان یک ساختمان قیاسی، باید واژگان مختص این ساختار و یا واژگانی که در این دستگاه به معنای خاصی غیر از معنای عرفی شان بکار می‌روند، به طور کاملاً روشن و به عبارتی جامع و مانع و موافق قواعد منطقی تعریف گردند، البته لازم نیست که در تعریف، حتماً حد منطقی استفاده شود، بلکه می‌توان از شرح‌الاسم نیز بهره برد، چرا که هدف رسیدن به یک فهم واضح و به‌دوراز تعابیر و تفاسیر گوناگون از عناصر اصلی دخیل در کل ساختار قیاسی است (جی گرینبرگ، ۱۳۷۶: ۹). در بنای صوری دستگاه‌های اصل موضوعی جدید، نیز به نظر می‌رسد می‌توان بر اساس منطق جدید، معرفی عالم سخن در ابتدای ساخت دستگاه را معادل تعاریف در رویکرد کلاسیک دانست؛ یعنی همچنان که در مثال خواهد آمد پس از برگزیدن تعبیری خاص برای مفاهیم اولیه، در معرفی توابع جمله‌ای، تعیین عالم سخن برای هر تابع در واقع نمایاندن دایره و «حد» عملکرد آن تابع است که می‌تواند معادل «تعریف» یا «حد» معنایی هر واژه در ابتدای ساخت دستگاه قیاسی باشد؛ اما این نکته حائز اهمیت است که بیان عالم سخن چیزی به اطلاعات خواننده نمی‌افزاید، بلکه تکرار عوامل تعبیر در قالبی دیگر است، با این توضیح شاید بتوان گفت،

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۳۹

در دستگاه‌های صوری جدید، آنچه معادل «تعریف» در دستگاه‌های کلاسیک است، «دامنه تعبیر» مربوط به یک «تعبیر» خاص است که توضیحش خواهد آمد.

۲-۳ قواعد استنتاج: قواعد استنتاج در روش اصل موضوعی کلاسیک، همان قواعد استنتاجی منطقی هستند که در قالب استدلال قیاسی پیاده می‌گردند، در این قواعد «استقراء» که عموماً بر اساس مشاهده شکل می‌گیرد جایی ندارد.

اما در دستگاه‌های صوری جدید که تارسکی معرفی می‌نماید، قواعد استنتاج تنها محدود در اشکال قیاسی نیست و او استفاده از قواعد دیگری که پایه شهودی هم دارند را نیز مانند استقراء، در اثبات برخی جمله‌ها که اثباتشان به کمک قواعد استنتاج صوری معهود غیرممکن بوده مجاز می‌داند و بدین ترتیب به گسترش معنای نتیجه منطقی تن در می‌دهد (Tarski.a.1956:410)

۲-۴ قضایا: هر کدام از گزاره‌هایی که در مسیر بنای دستگاه قیاسی با هر دو رویکرد کلاسیک و جدید، اثبات درستی آنها مطلوب است، قضیه نامیده می‌شود، در اثبات یک قضیه، از اصول موضوعه و گزاره‌های اثبات‌شده مترتب بر یکدیگر، استفاده می‌شود.

۲-۵ اصول متعارفه

گزاره‌هایی هستند که درستی آنها بدیهی است، بنابراین، بی‌نیاز از اثبات می‌باشند که به نظر می‌رسد در منطق و فلسفه عمومی به آنها «فطریات» یا «قضایای قیاسات‌ها معنا» هم گفته شده، در معرفی آنها آمده: «فطری، قضیه‌ای است که قیاس آن همراهش است؛ یعنی عقل، همچون اولیات، تنها با تصور طرفین آن، به آن تصدیق نمی‌کند. بلکه باید حدّ وسطی برای آن باشد، اما این حدّ وسط از ذهن غایب نیست تا نیاز به طلب و کسب داشته باشد؛ بلکه هرگاه مطلوب در ذهن حاضر شود، حدّ وسط نیز حضور می‌یابد و در نتیجه، تصدیق صورت می‌پذیرد» (مظفر، ۱۳۹۱: ۲۳۸)؛ که به همراه «اصول موضوعه»، سنگ بنای اولیّه تصدیقی ساختار را تشکیل می‌دهند، چراکه صدق همه گزاره‌های دیگر دستگاه درنهایت، مبتنی بر پذیرش آنهاست و در واقع دستگاه قیاسی بدون آنها شکل نمی‌گیرد.

البته در ساخت کلاسیک دستگاه‌های قیاسی به روش اصل موضوعی، در انتخاب اصول متعارفه صدق معنایی دخالت تام دارد و این اصول باید دارای بداهت معنایی باشند. ولی به علت خصلت صوری دستگاه‌های قیاسی جدید و به‌ویژه منطقی جدید، اصول متعارفه با مفهوم کلاسیک آن، جایی در این دستگاه‌ها ندارد، لذا به نظر می‌رسد، آنچه در دستگاه‌های کلاسیک به‌عنوان اصول متعارفه نامیده می‌گردید در دستگاه‌های قیاسی صوری عموماً در زمره اصول موضوعه قرار می‌گیرد.

۶-۲ اصول موضوعه

اصول موضوعه که در فلسفه اسلامی مصادرات هم نامیده شده‌اند، گزاره‌هایی هستند که صدقشان بدیهی نیست و نیازمند اثبات می‌باشند، اما در ساختار قیاسی موردنظر، صادق فرض می‌شوند، در واقع آن‌ها از مسائل پذیرفته‌شده در دانش یا دانش‌های دیگر هستند که باید با توجه به نیاز و اهداف ساختار موردبحث انتخاب شوند، البته با توجه به نقش اساسی آن‌ها در کنار اصول متعارفه، این انتخاب بسیار حائز اهمیت است و در واقع استحکام و پیشرفت آن دستگاه فکری یا علم، بیش و پیش از همه، در گرو انتخاب صحیح این اصول موضوعه است که برای تحمل بار چنین نقش مهمی، باید ویژگی‌هایی داشته باشند. ویژگی‌های لازم برای اصول موضوع عبارت‌اند از:

الف- استقلال: به این معنی است که هیچ‌یک از اصول موضوعه از اصل موضوعه یا اصل متعارفه دیگری قابل استنتاج نباشد.

ب- اصل تمامیت: بدین معنا که اصلی در میان اصول موضوعه نباشد که در اثبات هیچ‌یک از قضایا مورد استفاده قرار نگیرد و در واقع وجودش مهمل بوده باشد.

ج- سازگاری: به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی، این است که استنتاج دو قضیه متناقض از اصول (شامل اصول موضوعه و متعارفه) موردنظر، ممکن نباشد (جی گرینبرگ، ۱۳۷۶: ۱۰)، چراکه در این صورت جریان بنای دستگاه قیاسی تا هر میزان هم که پیشرفت کرده باشد،

متوقف می‌گردد.

در یک دستگاه صوری اصل موضوعی نیز، اصول موضوعه دارای چنین جایگاه و شرایطی هستند. آنچه به‌طور کلی می‌توان در مورد اصول موضوع گفت که هر دو نوع دیدگاه صوری و کلاسیک در آن مشترک‌اند، این است که اصول موضوعه بیان‌کننده روابط مفاهیم اولیه با یکدیگر و نیز روابط اولیه و عام مصادیق یک مفهوم اولیه با یکدیگر هستند.

۳- تعبیر

هرچند در منطق کلاسیک، عموماً، به‌طور مجزا به این مفهوم پرداخته نشده، ولی از تأثیر آن که مشابه با کاربردش در منطق جدید است، نمی‌توان چشم پوشید. در منطق جدید در دو سطح یعنی منطق محمول‌ها (محمولات) و منطق جمله‌ها، از تعبیر سخن به میان آمده و به‌طور کلی می‌توان گفت، «تعبیر در واقع همان معنی‌شناسی زبان صوری منطق محمول‌هاست» (موحد، ۱۳۹۶: ۱۷۸) و البته با توجه به عمومیت منطق محمول‌ها نسبت به منطق جمله‌ها، «تعبیر» همین نقش را در منطق جمله‌ها نیز دارد، با این محدودیت که در منطقه جمله‌ها که یک زبان صوری دو ارزشی است، عمدتاً، تعبیر همان «صدق» و «کذب» است، ولی در منطق محمول‌ها، «هر ترجمه‌ای از یک جمله از زبان صوری، تعبیری از آن جمله است و از هر جمله از زبان صوری، می‌توان تعبیرهای گوناگونی کرد» (موحد، ۱۳۹۶: ۱۷۸) و البته در اینجا نیز مانند منطق جمله‌ها، هدف تعیین ارزش یک گزاره است و لذا باید گفت در این علم همواره «تعبیر مقدمه تعریف مفهوم صدق است.» (موحد، ۱۳۹۶: ۱۷۸).

اکنون برای معرفی صوری تعبیر، در منطق جدید، دو بیان برگزیده می‌شود، یک بیان که برگرفته از منطق محمول‌هاست و بیان دیگری که در ضمن توضیح مفهوم «مدل» قابل تبیین است.

۱-۳ بیان برگرفته از منطق محمول‌ها: هر تعبیری که آن را با "I" نشان می‌دهیم از زبان دستگاه قیاسی عبارت است از:

- الف) مجموعه ناتهی از شیء‌ها، این مجموعه را «دامنه تعبیر» می‌نامیم؛
- ب) اسناد شیء معینی از دامنه تعبیر به هر نام t که آن را با $I(t)$ نشان می‌دهیم.
- ج) اسناد یکی از دو ارزش T یا F به هر جمله نشانه (اشاره به تعبیر در منطق جمله‌ها که حالتی خاص از تعبیر در منطق محمول‌هاست)
- د) اسناد مجموعه‌ای از شیء‌های دامنه تعبیر به هر محمول‌نشانه یک موضعی و اسناد مجموعه‌ای از n تایی‌های مرتب از شیء‌های دامنه تعبیر به هر محمول‌نشانه n موضوعی. (موحد، ۱۳۹۶: ۱۷۸)

بنا بر تعریف بالا، مصداق هر جمله نشانه T یا F ، یا مصداق هر نام، شیئی معین از دامنه تعبیر و مصداق هر محمول نشانه n موضوعی، مجموعه‌ای از n تایی‌های مرتب از شیء‌های دامنه تعبیر است.

۲-۳ مدل یا الگو

گاهی به جای اینکه بگویند "S در I صادق است" یا "I به S ارزش T می‌دهد" می‌گویند: "I مدلی است از S". به عبارتی دیگر گاهی جمله‌ای مانند S داده می‌شود که به خودی خود صادق یا کاذب نیست، یا نمی‌توان در مورد صدق یا کذب آن داوری کرد؛ یعنی اطلاعات قاطعی در آن نیست که با استفاده از آن‌ها بتوان معنای جمله را دریافت و در مورد صدق یا کذب آن داوری نمود، حال اگر بتوان اطلاعاتی به این جمله افزود تا با افزودن این اطلاعات جمله ما به جمله‌ای صادق یا کاذب بدل شود، گفته می‌شود که S «تعبیر» شده است و اطلاعات افزوده شده به این جمله را «عامل تعبیر» یا «تعبیری (interpretation)» از S می‌نامیم و آن را با I نشان می‌دهیم. اکنون اگر تعبیر I منجر به تبدیل S به جمله‌ای صادق شود، گفته می‌شود که I یکی از مدل‌های S است، یا تعبیر S، I را ارضاء کرده است و یا می‌گوییم S در I صادق است؛ و همین مفهوم را مفهوم نظریه مدلی صدق می‌نامیم که در واقع نشان‌دهنده صدق در یک تعبیر خاص است. بدین ترتیب می‌توان گفت تارسکی به‌عنوان پایه‌گذار این نظریه ابتدا ثوابت (به‌جز ثوابت منطقی) موجود در هر یک از جمله‌های زبان مورد بحث خود را فرض کرده، متناظر با هر یک از این ثوابت متغیری را در

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۴۳

نظر می‌گیرد، بدین ترتیب با جایگذاری هر متغیر به‌جای ثوابت متناظر آن در جمله‌های دستگاه زبانی مورد بحث، همه جمله‌های موجود در این زبان به یک تابع جمله‌ای تبدیل خواهند شد. حال اگر مجموعه جمله‌های این زبان مورد بحث را L بنامیم و مجموعه جمله‌های L پس از جابه‌جایی با متغیرها (توابع جمله‌ای حاصل از L) را نیز L' بنامیم، در این صورت دنباله‌ای "Sequence" دلخواه از اشیاء که هر یک از توابع جمله‌ای موجود در دسته L' را ارضاء کند، مدل یا تحقق "Realization" از مجموعه جملات L نامیده می‌شود (به‌نیافر-فرمجان، ۱۳۸۷: ۸۲)

۴- «تعبیر» به‌عنوان عامل تعامل میان «تعریف نشده‌ها» و «اصول موضوعه»

آنچه تاکنون بیان گردید، عبارت بود از معرفی روش اصل موضوعی و نیز بخش‌های مختلف یک دستگاه پیاده شده در این قالب، به‌ویژه دو بخش بنیادین یعنی مبادی تصویری و تصدیقی مربوطه، تحت عناوین «مفاهیم تعریف نشده» و «اصول موضوعه» و همین‌طور سخنی از واقعیتی به نام «تعبیر». حال نوبت آن است تا به نقش «تعبیر» به‌عنوان عاملی در تبیین چگونگی تعامل میان دو مبدأ تصویری و تصدیقی مذکور پرداخته شود. با دقت در یک دستگاه فکری، به‌ویژه اگر در قالب اصل موضوعی مدون شده باشد، می‌توان دید، در واقع این «تعبیر» است که در بطن «مفاهیم تعریف نشده» صورت و معنای «اصول موضوعه» را شکل می‌دهد، اما همان‌گونه که خواهد آمد، خود این تعبیر عموماً در نتیجه سیری تحلیلی و در پی مشاهده‌ای مادی یا معنوی از واقعیت و به‌عبارتی در نتیجه سیری آفاقی یا انفسی، توسط فاعل شناسای متفکر مدقق یا صاحب کشف باطنی یا... و سپس تحلیل این شهود و رسیدن به همین اصول موضوعه، به‌دست آمده است.

۱-۴ منشأ تعابیر

اکنون در پی توضیح نقش تعبیر در نحوه تعاملی که ذکر شد، باید از منشأ خود تعبیر سخن گفت. در اینجا پرسشی که مطرح می‌گردد این است که منشأ ایجاد این تعابیر چیست؟ در پاسخ شاید بتوان _ لاقلاً در دایره‌ای محدودتر _ یعنی با نگاه به سیر تحول علوم قیاسی و

فلسفه در طول تاریخ، دو نوع منشأ را با این نام‌ها برای آن مطرح نمود: (۱) منشأ پیشینی تعبیر (۲) منشأ پسینی تعبیر.

۱-۱-۴ منشأ پیشینی تعبیر: گاهی در بررسی سیر تحول این علوم مشاهده می‌گردد، پس از مدت‌ها که در شاخه‌ای از یک علم قیاسی، مسئله‌ای اساسی و غیرقابل حل یا تبیین باقی‌مانده، محقق در این شاخه علمی با استفاده از ابتکار، استعداد و نظم ذهنی خود و بدون بهره بردن از شهودی در عالم واقع، برای رهایی از آن مشکل علمی، نسبت به اصلاح و تغییر مبانی پذیرفته‌شده و در واقع قبل از همه به تغییر تعبیر برخی مفاهیم اولیه آن علم یا ساختار فکری مبادرت نموده و اتفاقاً دستگاه عقلی جدید ساخته‌شده با مجموعه مبانی جدید، دارای شرایط سازگاری و تمامیت بوده، یا تا حد زیادی به احراز این شرایط نزدیک گردیده است، نمونه این فرایند را می‌توان در شکل‌گیری هندسه‌های نا اقلیدسی دید، آنجا که در قرن ۱۹ ابتدا «گوس» و «لباچفسکی» در قالب ارائه «هندسه هذلولی» و سپس «ریمان» در «هندسه بیضوی» تصمیم می‌گیرند، خود را از چالش صدها ساله و نه‌چندان لازم «اصل توازی» آزاد نمایند و این در حالی است که به اذعان صریح گوس او هیچ چشم‌انداز شهودی از نتایج تلاش ذهنی خود نداشت؛ چنانکه، در سال ۱۸۱۷ طی نامه‌ای می‌نویسد: «دارم بیش‌ازپیش متقاعد می‌شوم که لزوم اینکه هندسه ما باید اقلیدسی باشد، لااقل نه با عقل آدمی و نه برای عقل آدمی، نمی‌تواند اثبات شود؛ شاید در حیاتی دیگر بتوانیم بینشی درونی از ماهیت فضا به دست آوریم که اکنون دست‌یافتنی نیست»، (جی گرینبرگ، ۱۳۷۶:۱۴۹) ما به همین دلیل که شهود، موجب یافتن این تعبیر نشده، این منشأ را پیشینی نامیدیم.

۲-۱-۴ منشأ پسینی تعبیر: این منشأ تعبیر که علاوه بر برخی شاخه‌های ریاضی، در عموم دستگاه‌های فلسفی قابل‌ردیابی است و در روش ریاضی دکارت که شامل دو بخش «تحلیل» و «ترکیب» بوده، به روشن‌ترین شکل قابل مشاهده است، عبارت از همان «تحلیل» فیلسوف از مشاهدات خود در جهان است، بدین معنا که فیلسوف در مواجهه با ماهیت خود پدیده‌ها و نیز روابطشان با یکدیگر که در غالب مفاهیم و گزاره‌هایی مطرح می‌گردند، به

تحلیل این مفاهیم و گزاره‌ها می‌پردازد تا نهایتاً با تحلیل گزاره‌ها، به گزاره‌های پایه‌ای یا مبادی تصدیقی که در ادبیات روش اصل موضوعی، آن‌ها را «اصول موضوعه» می‌گویند، دست می‌یابد و نیز با تحلیل این مبادی تصدیقی، به مفاهیم اولیه یا همان مبادی تصویری می‌رسد که با «مفاهیم تعریف‌نشده» نشان داده می‌شوند، این مبادی تصویری و تصدیقی در «بنای» یک دستگاه قیاسی از ریاضیات گرفته تا ساختارهای فلسفی که در ادبیات دکارت «تألیف یا ترکیب» نام گرفته، نقش بنیادین ایفا می‌کنند. البته منظور این نیست که حتماً این دو سلسله تحلیل مفاهیم و گزاره‌ها، هرکدام جداگانه و در دو موطن متمایز شکل گرفته و به نتیجه می‌رسند، بلکه سخن در این است که در پایان سیر تحلیل گزاره‌ها و احکام مورد تدقیق و تحلیل، متفکر ناگزیر به مبادی تصدیقی و تصویری‌ای می‌رسد که آن مبادی دیگر قابل تحلیل نیستند و خود، پایه تشکیل دیگر مفاهیم و گزاره‌ها در ساخت دستگاه قیاسی هستند و در واقع هرچند در سیر تحلیلی مذکور، نقش معلول معرفتی را داشته و در حلقه پایانی سلسله موردنظر به دست آمده‌اند، ولی در سیر تألیفی سنگ بنا و ریشه تشکیل دیگر مفاهیم و گزاره‌ها هستند. همچنین مطلب بالا بدین معنا نیست که حتماً متفکر در تدوین و تبیین دستگاه قیاسی موردنظر یا دستگاه عقلی، مبادی تصویری و تصدیقی و نحوه سیر تحلیلی نیل به آن‌ها را به‌طور مجزا و شفاف ذکر می‌کند، همچنان که در بسیاری از موارد، به‌ویژه از بیان روشن اسامی مبادی تصویری یا همان «مفاهیم تعریف‌نشده» در یک دستگاه قیاسی خودداری می‌گردد، بلکه منظور این است که این مبادی برای متفکر در پایان سیر تحلیلی مذکور حاضر هستند و همین عناصر شالوده ساخت دستگاه عقلی را تشکیل می‌دهند.

به‌هرروی تا اینجا مشخص شد که در نتیجه تحلیل به مبادی تصویری و تصدیقی علم یا دستگاه قیاسی می‌رسیم، در این مرحله از دقت در این دودسته مبادی و رابطه آن‌ها با یکدیگر نقش عامل مهم موردبحث ما نمایان می‌گردد که همان «تعبیر» باشد. واقعیت این است که در بررسی یک دستگاه قیاسی خاص، پرسشی که توجه را به این عامل معطوف می‌نماید، این است که؛ چگونه از مبادی تصویری دستگاه مذکور که ممکن است بین این

دستگاه و دستگاه دیگری مشترک باشند، مبادی تصدیقی خاص این ساختار موردنظر شکل گرفته‌اند؟ در پاسخ به این پرسش، باید به تبیین نقش عامل «تعبیر» پرداخت، بدین صورت که مبادی تصدیقی به دست آمده در نتیجه تحلیل که در سیر تألیفی و جریان ساخت دستگاه قیاسی نقش گزاره‌های پایه‌ای یا «اصول موضوعه» را بر عهده دارند، یک «تعبیر» خاص را به مبادی تصویری یعنی مفاهیم پایه، تحمیل می‌نمایند. این منشأ تعبیر را به همین مناسبت پسینی نامیدیم، چراکه تعبیر مذکور، پس از مشاهده و تحلیل پدیده‌های جهان، خود را برای متفکر نمایان می‌نماید.

لازم به ذکر است، آنچه در خصوص نقش تعبیر بیان گردید، به این معنا نیست که اگر در مورد دستگاه فلسفی خاصی صحبت به میان آید و مثلاً گفته شود در آن دستگاه، تعبیر خاصی برای «وجود» مد نظر است، منظور این باشد که در آن دستگاه به طور مجزا و شفاف این تعبیر معرفی گردیده است، بلکه سخن در این است که در بررسی آن دستگاه فکری و در تبیین رابطه میان مبادی تصویری و تصدیقی آن ساختار، نمی‌توان از نقش تعبیر خاص این مفهوم اولیه، در شروع بنای ساختار فکری مذکور چشم پوشید.

۲-۴ «مفاهیم تعریف نشده» نقطه آغاز بررسی تطبیقی فلسفه‌ها

شاید در تبیین فرآیند این تعامل، بتوان گفت، مفاهیم تعریف نشده نماینده حقایق مابعدالطبیعی «لابشرط»ی هستند که همان طور که از منظر هستی‌شناختی دارای اطلاق بوده و در سلسله علی و معلولی، سمت منشأیت و سرچشمه بودن را برای سایر موجودات دارند، از لحاظ معرفت‌شناختی نیز، از عمومیت مفهومی برخوردار بوده، قابلیت پذیرش تعبیر گوناگون به عنوان «قید» را دارند و در صورت پذیرش یک «تعبیر» خاص برآمده از علمی خاص، آماده نزول به مرتبه تعیین و نیز سریان در آن علم می‌گردند و عواملی که این «تعبیر خاص» را برای تعیین بخشیدن به آن حقایق فراهم می‌آورد، همان «اصول موضوعه» آن علم خاص هستند. این بیان به لحاظ ساختار معنایی و ناظر به ادبیات فلسفه اسلامی بود، که البته با بیانی دیگر در کار فلاسفه عقل‌گرایی چون دکارت و اسپینوزا قابل مشاهده است: «دکارت یقین داشت که در کتاب تأملات خویش با تجزیه معطیات متکثر معرفت به قضیه

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۴۷

اولیه وجودی «فکر می‌کنم پس هستم» و با نشان دادن اینکه چگونه حقایق اولیه مابعدالطبیعی در ترتیب صحیح خویش کشف می‌شود از روش تحلیل تبعیت کرده بود» (کاپلستون، ۱۳۹۳: ۹۸)؛ اما همسنگ همین تبیین را در بعد ساختار صوری، می‌توان در نگرش تارسکی مشاهده نمود، در منظومه فکری او نیز مانند دکارت ردپای دو جنبه یا مرحله «تحلیل» و «ترکیب» قابل تشخیص است، در مرحله «تحلیل» از نظر او گسترش ساختار دستگاه‌های قیاسی اصل موضوعی مانند منطق، هندسه و سایر دستگاه‌های صوری مرسوم مفهوم «نتیجه» به‌عنوان یک مفهوم کلیدی در این ساختارها و به عبارتی حاصل رابطه میان اجزای زوج «مقدمه - نتیجه» و البته قواعد استنتاج، است. (Tarski.b.1956:69) اما در مرحله «ترکیب یا تألیف»، او در جهت ارائه ساختاری صوری برای یک دستگاه قیاسی در قالب روش اصل موضوعی، ابتدا تصمیم می‌گیرد تا ثوابت (به‌جز ثوابت منطقی) موجود در هر یک از جمله‌های زبان مورد بحث خود، (هم‌ارز با همان مفاهیم اولیه در ادبیات منطق کلاسیک) را فرض کرده، متناظر با هر یک از این ثوابت، متغیری را در نظر بگیرد. به این ترتیب با جایگذاری هر متغیر به جای ثوابت نظیر آن در جمله‌های دستگاه زبانی مورد بحث، همه جمله‌های موجود (قضایای) این زبان به یک تابع جمله‌ای تبدیل خواهند شد.

حال اگر مجموعه جمله‌های این زبان مورد بحث را L بنامیم و مجموعه جمله‌های L پس از جابه‌جایی با متغیرها (توابع جمله‌ای حاصل از L) را نیز L' بنامیم، در این صورت دنباله‌ای دلخواه از اشیاء که هر یک از توابع جمله‌ای موجود در دسته L' ارضاء کند، مدل یا تحقق‌ی از مجموعه جملات L نامیده می‌شود. (Tarski.a.1956:417)

مشاهده می‌گردد، شیوه عملکرد تارسکی، در بازتعبیر مفاهیم اولیه دستگاه قیاسی برای یافتن تعابیری از آن دستگاه در علوم مختلف، به جای شیوه مستقیم، روش غیرمستقیم است، بدین معنا که ابتدا متغیرهایی را به جای مفاهیم اولیه دستگاه جایگذاری می‌نماید و سپس با جایگذاری مفاهیمی جدید در متغیرها، در واقع تعابیر مختلف را بر این مفاهیم اعمال نموده و در نهایت تعبیرهای مختلف دستگاه قیاسی مورد نظر را به دست می‌آورد

(بهنیافر-فرمجان، ۱۳۸۷: ۶۹). این مسئله از منظر تطبیقی جالب به نظر می‌رسد، چرا که انتخاب ثوابتی به‌عنوان مفاهیم اولیه از سوی تارسکی و سپس جایگذاری متغیرهایی به‌جای آن‌ها، دقیقاً می‌تواند در مطابقت با تبیین چگونگی سریان حقایق ثابت مابعدالطبیعی در علوم مختلف باشد که در بالا ذکر گردید. بدین صورت که مفاهیم اولیه و ثابت مد نظر او که در حالت ابتدایی خود، از هر قید و به عبارت بهتر تعبیری آزاد هستند، در واقع می‌توانند همان مفاهیم اشاره‌گر به حقایق مابعدالطبیعی مذکور در بالا باشند که با بیان «لابشرط» از «اطلاق» آن‌ها یاد شد؛ و این کار تارسکی در جایگذاری متغیرها، به‌جای آن‌ها می‌تواند به‌نوعی تنزل این حقایق یا مفاهیمشان باشد از اطلاق «لابشرطی» به مرحله اطلاق «به‌شرط لا» که موطن آمادگی آن مفاهیم است برای پذیرفتن قیود و به عبارتی تعابیر مختلف، برای آغاز به سریان در یک علم خاص. بدین ترتیب شاید بتوان درک صحیحی از اصرار پیشگامانی همچون «کربن» بر استفاده از روش پدیدارشناسی به‌عنوان راه واقعی تطبیق فلسفه‌ها، به دست آورد.

در واقع، به نظر می‌رسد، با قرار گرفتن در جایگاه این ثوابت به‌عنوان سرچشمه ایجاد تکثیر علوم مذکور و احاطه بر «تعابیر» به‌عنوان نقاط آغازین افتراق، امکان عمل تطبیق میان این دستگاه‌های عقلی فراهم می‌گردد، به‌طوری که در صورت حرکت به درون متن هر کدام از این علوم و نظر به مسیر پیموده شده در آن علم خاص که از همان ثوابت آغاز گردیده، این‌طور به نظر می‌رسد که آن ثوابت در هر کدام از علوم قیاسی یا مکاتب فکری، نامی مخصوص آن علم را به خود گرفته‌اند که عبارت است از واژه تعریف‌نشده آن علم و این در حالی است که حقیقت آن‌ها در مرحله وحدت ابتدایی، دستخوش تغییر و دگرگونی نگردیده. تأکید این نکته لازم است که به نظر می‌رسد، دامنه این تطبیق و توجه به تعامل میان این عناصر تصویری و تصدیقی با یکدیگر با وساطت تعبیر، تنها به بررسی تطبیقی فلسفه‌ها محدود نمی‌شود، بلکه همان‌طور که اشاره شده با این رویکرد، می‌توان از تطبیق علوم قیاسی یا عقلی با یکدیگر و در افقی دورتر و نگاهی بنیادی‌تر، از تطبیق یک علم قیاسی یا علمی مانند فیزیک که مبتنی بر دستگاه‌های قیاسی مانند هندسه یا شاخه‌های دیگر

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق... بیات و همکاران | ۴۹

ریاضی است، با مکتبی فلسفی نیز سخن گفت، همچنان که بنیادی‌ترین و یکی از باسابقه‌ترین این تطبیق‌ها را همان‌طور که در داستان هندسه‌ها و گاوس اشاره شد، در تطبیق بین هندسه اقلیدسی و هندسه‌های ناقلیدسی می‌توان مشاهده کرد، تطبیقی که خود می‌تواند مبین نحوه گسترش شناخت انسان از ساختار جهان، در پی گذر از هندسه اقلیدسی به هندسه‌های هذلولی و بیضوی باشد؛ و اتفاقاً همین گذر از هندسه سنتی اقلیدسی به هندسه‌های جدید مذکور، بستر مناسب برای طرح نظریه‌های نسبیت عام و خاص و گسترش‌های بعدی در فیزیک را موجب گردید، که نگاه انسان را به جهان مادی به‌طور کلی ارتقاء داد؛ و شاید جالب‌تر و الهام‌بخش‌تر باشد که از منظری می‌توان گفت این تحول اساسی در نگرش انسان، نتیجه قصوای «تغییر تعبیر» در مفهوم تعریف‌نشده «خط» در دستگاه هندسه اقلیدسی و به‌تبع آن باز تدوین «اصل پنجم» اقلیدس توسط متفکرینی چون گاوس است.

در ادامه با تطبیق یک گزاره در سه دستگاه صوری‌سازی شده منبعث از سه نظام فلسفی اسلامی، سعی می‌گردد نمونه‌ای ملموس از ادعای مطروحه تا اینجا، ارائه گردد.

۵- تطبیق بین سه قطعه کوچک از سه نظام فلسفی اسلامی

اکنون با معرفی یک دستگاه اصل موضوعی تک گزاره‌ای و باز تدوین آن با چهار «تعبیر» مختلف، تلاش می‌گردد تطبیقی بین سه قطعه کوچک از سه نظام فلسفی اسلامی، با استفاده از ادبیات نظریه «مدل» انجام گردد تا مصداقی عینی از آنچه تاکنون بیان گردید، ارائه شود. برای معرفی دستگاه مذکور، ابتدا مفاهیم تعریف‌نشده را برمی‌گزینیم، در اینجا دو مفهوم تعریف‌نشده ما عبارت‌اند از:

۱- وجود مطلق

۲- تحقق یا ایجاد به عبارتی «تأثیر» (در صدق حمل مفهوم وجود بر مصداقش در خارج)

متغیرهای x و y ... برای اشاره به موجودات یعنی مصداق مفهوم اولیه مورد اشاره اصطلاح شماره ۱، یعنی اشیاء دارای تحقق و نماد E و T را برای نشان دادن تحقق و به عبارتی تأثیر در حمل مفهوم وجود بر یک مصداقش به کار می‌بریم، بدین ترتیب فرمول

Exy و Txy را این طور می خوانیم: x ، در حمل مفهوم وجود بر y تأثیر داشته؛ و نیز فرمول های $x \neq y$ ، $x > y$ ، $x \geq y$ ، هر کدام به نوعی نشان دهنده تباین بین x و y هستند. پس مطابق زبان منطق جدید E و \neq و $>$ هر کدام «محمول نشانه» (predicate-sign) است که نسبت بین دو موجود را نشان می دهد.

اکنون به معرفی توابع جمله ای دستگاه که در بردارنده بیان عالم سخن یعنی دایره مصادیق مفاهیم اولیه نیز هستند می پردازیم:

Gx : x موجود است.

Sx : x واجب الوجود است.

Fy : y موجودی است غیر واجب الوجود.

و معرفی دو محمول نشانه دو موضوعی:

Exy : x ، y را ایجاد نموده است.

$x \neq y$: x از y متباین است.

اصول موضوعه:

اصل ۱- $(x)(Sx \rightarrow \sim(\exists z)(Gz \& Ezx))$

اصل ۲- $(y)(Fy \rightarrow (\exists x)(Gx \& Exy))$ (اصل علیت)

اصل ۳- $(x)(Gx \rightarrow \sim(Exx))$

آنگاه از این اصول موضوع، قضیه زیر نتیجه می گردد که اثبات آن نیز ارائه می گردد:

قضیه ۱- $(y)(Gy \rightarrow (x)(Gx \& Exy \rightarrow x \neq y))$

برهان (خلف):

(۱) Gx ، Gy ، Exy و $x=y$ (فرض خلف)

(۲) پس: Exx ، که این تناقض است. (۱ و اصل موضوعه سوم)

(۳) پس $x \neq y$

حال قصد آن است تعابیری برای این ساختار ارائه گردد که هر کدام دارای «دامنه تعبیر»

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق... بیات و همکاران | ۵۱

خاص خود هستند و اعضای دامنه تعبیر نیز «عوامل تعبیر» نامیده می‌شوند، که در این ساختار مورد بررسی حاضر، عوامل تعبیر همگی در یک سطح هستی‌شناختی و معرفت‌شناسی قرار ندارند، بدین صورت که عامل اول تعبیر از لحاظ هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، نسبت به همه عوامل دیگر دارای جایگاه علی یا صدوری است و عامل دوم نیز به لحاظ معرفت‌شناختی در این دستگاه اصل موضوعی نسبت به عوامل بعد از خود، دارای جایگاه علی است، هر چند از دیدگاه تحلیلی، این هر دو معلول معرفتی هستند؛ که در واقع این دو عامل، همان تعریف‌نشده‌هایی هستند که در نظام اصل موضوعی پیش‌گفته منظور گردیده‌اند (البته با تعابیر جدید)؛ و به نظر می‌رسد این اختلاف سطح میان عوامل تعبیر در طیف گسترده‌ای از دستگاه‌های اصل موضوعی (به‌ویژه فلسفی) قابل مشاهده و قابل توجیه است که مجال پرداختن به آن نیست.

تعبیر اول: «علیت» یا «مشایی» که «دامنه تعبیر»^۱ آن به این صورت تعیین می‌گردد:

{۱} حقیقتی که مفهوم حکایتگر از آن، دارای مصادیق متکثر در خارج است (سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۰۴-۲) مصداق همان مفهوم، در خارج - ۳) مصداق همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او، واجب و ضروری است و ذاتی اوست - ۴) مصداق همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او واجب و ضروری نیست - ۵) تحقق مصداقی از آن مفهوم، مصداق دیگری را، متباین با خود در خارج - ۶) تباین مصداقی از مصداقی دیگر آن مفهوم در خارج {

بدین ترتیب که: عوامل شماره ۱ تا ۶ دامنه تعبیر را به ترتیب به ۱) وجود، ۲) موجود ۳) واجب‌الوجود ۴) موجود غیر واجب ۵) تحقق یا ایجاد ۶) تباین، اسناد می‌دهیم.

پس تعاریف و یا عالم سخن ما بدین صورت تغییر می‌یابد:

Gx : x موجود است. مصداق وجود در واقعیت، یعنی آنچه در واقعیت تحقق دارد.

۱. تعریف در بخش ۳، (معرفی تعبیر) آمده.

۲. عند مشائیه حقائق تباین و هو لدی زاهق.

Sx : x واجب‌الوجود است، مصداقی از وجود است که وجودش واجب است، به عبارتی تحققش ضروری است. وجود از او جداشدنی نیست.
 Fy : y موجودی است غیر واجب‌الوجود، مصداقی از وجود است که وجود و تحققش واجب و ضروری نیست.

و معرفی دو محمول نشانه دو موضوعی:

Exy : x, y را تحقق بخشیده یا ایجاد نموده است.

$x \neq y$ از x در خارج متباین است.

اصول موضوعه: در اینجا ترجمه اصول موضوع هم می‌آید:

اصل ۱- $(Sx \rightarrow \sim(\exists z)(Gz \& Ezx))$: اگر x واجب‌الوجود باشد، پس چنین نیست که موجودی آن را ایجاد کرده باشد.

اصل ۲- $(Fy \rightarrow (\exists x)(Gx \& Exy))$ (اصل علیت): اگر y غیر واجب‌الوجود باشد، پس موجودی یافت می‌شود که او را ایجاد کرده باشد.

اصل ۳- $(Gx \rightarrow \sim(Exx))$: اگر x موجود باشد، پس چنین نیست که خودش، خود را ایجاد کرده باشد.

آنگاه از این اصول موضوع، قضیه زیر با برهانی مشابه آنچه در بخش پیشین آمد - نتیجه می‌گردد:

قضیه ۱- $(Gy \rightarrow (x)(Gx \& Exy \rightarrow x \neq y))$: اگر y موجود باشد، آنگاه هر موجودی که y را ایجاد کرده باشد، با خود y متباین است.

ملاحظه می‌گردد تعبیر اول مدلی برای تنها قضیه موجود دستگاہ کوچک ما است، چراکه قضیه مذکور در این تعبیر صادق است.

حال اگر تعبیر دیگری را در نظر بگیریم که در عامل شماره ۱ با تعبیر اول که نام «علیت» داشت متمایز باشد، بدین صورت که عامل شماره ۱ یعنی عامل تعبیر «وجود» تغییر کرده و به این صورت درآید: «مفهومی، دارای تنها یک مصداق در خارج» آنگاه تعبیر دومی به دست می‌آید که با ادبیات نظریه مدل در منطق جدید (موحد، ۱۳۹۶: ۲۸۹)، «تعبیر

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق... بیات و همکاران | ۵۳

وجود-تمتایز از علیت» نامیده می‌شود؛ که به صورت زیر معرفی می‌گردد:

تعبیر دوم: تعبیر «وجود-تمتایز از علیت» که دامنه تعبیر آن به این صورت تعیین می‌گردد:

{۱} حقیقتی که مفهوم حکایتگر از آن، دارای تنها یک مصداق در خارج است (۲- مصداق همان مفهوم، در خارج - ۳) مصداق همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او، واجب و ضروری است و ذاتی اوست (۴- مصداق همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او واجب و ضروری نیست - ۵) تحقق مصداقی از آن مفهوم، مصداق دیگری را، متباین با خود در خارج-۶) تباین مصداقی از مصداقی دیگر آن مفهوم در خارج {
بدین ترتیب: عوامل شماره ۱ تا ۶ دامنه تعبیر دوم را به ترتیب به (۱) وجود، (۲) موجود (۳) واجب‌الوجود (۴) موجود غیر واجب (۵) تحقق یا ایجاد (۶) تباین، اسناد می‌دهیم.

تعاریف و عالم سخن، همچنین اصول موضوعه را نیز مانند تعبیر اول و به همان شکل خواهیم داشت که در اینجا جهت خودداری از اطاله مطلب، از تکرار آن‌ها صرف نظر می‌گردد، بدین ترتیب مشاهده می‌گردد در این تعبیر، تنها نتیجه به دست آمده در دستگاه بالا؛ یعنی «قضیه ۱- $(Gx \& Exy \rightarrow x \neq y)$ »، دیگر صادق نخواهد بود، چراکه اصلاً در خارج دو موجود تباین نداریم تا رابطه $x \neq y$ در واقعیت تحقق یابد، بدین ترتیب تعبیر دوم نمی‌تواند مدلی برای مجموعه جملات دستگاه صوری ما باشد.

البته اگر در بالا دقیق‌تر و به عبارتی با نگاهی غیر صوری ملاحظه گردد، با تغییر عامل شماره تعبیر ۱ (که در نتیجه آن تعبیر دوم حاصل گردید)، بقیه عوامل تعبیر موجود در دامنه تعبیر جدید نیز باید دچار دگرگونی گردند، بدین صورت که از بین عوامل تعبیر ۳ و ۴، یکی را باید منظور نمود، همچنین عوامل ۵ و ۶ نیز باید حذف گردند، چون این دو متضمن معنای «تباین» هستند که با توجه به عامل تعبیر اول (در تعبیر دوم) اصلاً موضوعیت ندارد و البته به تبع این تغییرات، اصول موضوعه نیز دستخوش دگرگونی می‌گردند و به نظر می‌رسد دلیل ایجاد این اختلافات در دو تعبیر، به همان واقعیتی برگردد که قبلاً به آن اشاره شد که در بسیاری از دستگاه‌های عقلی و قیاسی و از جمله دستگاه مورد بررسی ما که در بستر

روش اصل موضوعی پیاده‌سازی می‌گردند، همه عوامل تعبیر در یک سطح هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نیستند و در دستگاه موردبررسی حاضر، عامل تعبیر اول به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دارای جایگاه علی نسبت به بقیه عوامل است، لذا هر تغییری در حقیقت یا معنای آن دیگر عوامل تعبیر را متأثر می‌نماید؛ اما اینجا از این نگاه غیر صوری صرف‌نظر می‌گردد، چون در تبیین مسئله حاضر، استفاده از ادبیات و قالب صوری نظریه مدل مد نظر است که طبق آن صدق و عدم صدق جمله یا قضیه منتج از عناصر بنیادین (یا بنیادی‌تر) دستگاه موردنظر، ملاک «مدل» بودن یا نبودن آن ساختار زبانی موردنظر است.

اکنون به بررسی دو تعبیر دیگر پرداخته می‌شود، اما پیش از بیان مطلب لازم است دو اصطلاح روشن گردند: «اطلاق قسمی» و «اطلاق مقسمی». اطلاق قسمی درباره حقایقی در خارج بکار می‌رود که دارای نحوه وجود سریانی و سعی می‌باشند، البته با لحاظ اینکه وجود آن‌ها با قید سریان و عموم، مقید گردیده است، یعنی این وجود خاص، تحققش در خارج، به گونه‌ای است که هویت وجودی‌اش همان اطلاق است و این اطلاق، در واقع قیدی در نحوه وجود اوست؛ اما وجودی که دارای «اطلاق مقسمی» است، حتی از این قید اطلاق نیز رها است، یعنی حتی اطلاق نیز قید هویت وجودی او و نحوه تحققش در خارج نیست، در واقع اطلاق مقسمی به وجودی اشاره دارد که نامتناهی است و هیچ‌گونه تناهی را بر نمی‌تابد (یزدان پناه، ۱۳۹۳: ۲۱۲، ۲۱۱). حال نوبت ارائه تعبیر سوم است:

تعبیر سوم: تشکیک خاصی که دامنه تعبیر آن به این صورت تعیین می‌گردد:

{۱} مفهومی، دارای مصادیق بالذات و متکثر، به این معنا که مفهوم موردنظر، اشاره به حقیقتی دارد که دارای اطلاق قسمی بوده و دارای مراتب کثیر در خارج (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۷۱-۷۲) مصداق همان مفهوم، در خارج، به معنای مرتبه‌ای از حقیقت مورد اشاره آن مفهوم - ۳) مصداق بالذات همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او، واجب و ضروری است و ذاتی اوست - ۴) مصداق بالذات همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او واجب و ضروری نیست - ۵) تحقق مصداقی از آن مفهوم، مصداق دیگری را، متباین با

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۵۵

خود در خارج -۶) تباین مصداقی از مصداقی دیگر آن مفهوم در خارج، بدین معنا که دارای مرتبه‌ای باشد (در سلسله‌مراتب حقیقتی که مفهوم اشاره به آن دارد)، غیر از مرتبه مصداق دیگر {

بدین ترتیب: عوامل شماره ۱ تا ۶ دامنه تعبیر را به ترتیب به ۱) وجود، ۲) موجود (۳) واجب‌الوجود (۴) موجود غیر واجب (۵) تحقق یا ایجاد (۶) تباین، اسناد می‌دهیم.
پس توابع جمله‌ای یا تعاریف و عالم سخن ما بدین صورت تغییر می‌یابد:
 Gx : x موجود است، بدین معنا که مصداق بالذات وجود در واقعیت است.
 Sx : x واجب‌الوجود است، یعنی مصداق بالذات وجود و تحقق در واقعیت که وجودش واجب و ضروری است

Fy : y موجود است، بدین معنا که مصداق بالذات وجود و تحقق در واقعیت، اما وجودش واجب و ضروری نیست.

و معرفی دو محمول نشانه دو موضوعی:

$x > y$: x در خارج، دارای مرتبه وجودی بالاتری از y است.

Exy : x ، y را که $x > y$ ، تحقق بخشیده یا ایجاد نموده است.

اصول موضوعه: این اصول، به لحاظ ساختار کلی تغییر نکرده‌اند، بدین معنی که نشان‌دهنده رابطه مفاهیم اولیه باهم و مصادیق آن‌ها با یکدیگر، همان اصول موضوعه ابتدایی هستند، اما به تبع تغییر در تعابیر، آن‌ها، نیز به لحاظ صوری و معنایی دچار تغییر می‌گردند:

اصل ۱- $(x)(y)(Gx \& Gy \& x \neq y \rightarrow (x > y) \vee (y > x))$

اصل ۲- $(x)(Sx \rightarrow \sim(\exists z)(Gz \& (Ezx \vee (z > x))))$

اصل ۳- $(y)(Fy \rightarrow (\exists x)(Gx \& Exy \& (x > y)))$ (اصل علیت)

اصل ۴- $(x)(Gx \rightarrow \sim(Exx))$

آنگاه از این اصول موضوع، قضیه زیر نتیجه می‌گردد:

قضیه ۱- $(y)(Gy \rightarrow (x)(Gx \& Exy \rightarrow x > y))$

برهان (خلف):

۱- فرض کنیم Gx و Gy و Exy و $(x > y) \sim$ (فرض خلف)

۲- پس: $x=y$ یا $x > y$

۳- هر دو این نتایج در تناقض با اصل موضوعه سوم است. (۲ و اصل موضوعه ۳)

پس: $x > y$

ملاحظه می‌گردد با لحاظ این تعبیر، تنها نتیجه به دست آمده در دستگاه کوچک ما صادق خواهد بود. بدین ترتیب تعبیر سوم ارائه‌دهنده مدلی برای مجموعه تک عضوی جملات دستگاه ما است، چرا که صدق اصول موضوع برای شروع بنیان دستگاه پذیرفته شده بوده و نتیجه نیز که نتیجه منطقی اصول موضوع است، دارای صدق هم هست.

تعبیر چهارم: وحدت وجود که دامنه تعبیر آن به این صورت تعیین می‌گردد:

{۱} مفهومی، دارای تنها یک مصداق بالذات، به این معنا که مفهوم موردنظر، اشاره به حقیقتی دارد که دارای اطلاق مقسمی بوده و دارای شئون یا جلوه‌هایی است که آن شئون دارای مراتبی کثیر در خارج‌اند و مصادیق بالعرض آن مفهوم هستند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۳۰۵-۲) مصداق همان مفهوم، در واقعیت یا خارج - ۳) مصداق بالذات همان مفهوم که حمل آن مفهوم بر او، واجب و ضروری است و ذاتی اوست - ۴) مصداق بالعرض همان مفهوم در واقعیت - ۵) تشآن یا تجلی - ۶) تباین مصداقی از مصداق دیگر آن مفهوم در خارج، بدین معنا که دارای مرتبه‌ای باشد، غیر از مرتبه مصداق دیگر (در سلسله مراتب شئون حقیقت مورد اشاره مفهوم ابتدایی).

بدین ترتیب: عوامل شماره ۱ تا ۶ دامنه تعبیر را به ترتیب به ۱) وجود، ۲) موجود ۳)

واجب‌الوجود ۴) موجود غیر واجب ۵) تحقق یا ایجاد ۶) تباین، اسناد می‌دهیم.

پس تعاریف و یا عالم سخن ما بدین صورت تغییر می‌یابد:

Gx : موجود است، یعنی مصداق بالذات، یا بالعرض وجود در خارج.

Sx : واجب‌الوجود است، یعنی تنها مصداق بالذات وجود و تحقق در واقعیت که

وجودش واجب و ضروری است.

نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق...؛ بیات و همکاران | ۵۷

Fy : y موجود است، ولی مصداق بالعرض وجود و تحقق در واقعیت است.

و معرفی دو محمول نشانه

$x \geq y$: x به‌عنوان شأنی از وجود، e در شأنیست دارای مرتبه بالاتری است، از y

به‌عنوان شأنی دیگر است.

Txy : y شأن یا جلوه x است، به‌طوری که $x \geq y$

اصول موضوعه:

اصل ۱- $(x)(y)(Gx \& Gy \& x \neq y \rightarrow (x \geq y) \vee (y \geq x))$

اصل ۲- $(x)(Sx \rightarrow \sim((\exists z)(Gz \& Tzy))$

اصل ۳- $(y)(Fy \rightarrow (\exists x)(Gx \& (Txy \& (x \geq y))))$ (اصل تشآن)

اصل ۴- $(x)(Gx \rightarrow \sim(Txx))$

آنگاه از این اصول موضوع، قضیه زیر با برهانی مشابه آنچه در تعبیر سوم آمد

نتیجه می‌گردد:

قضیه ۱- $(y)(Gy \rightarrow (x)(Gx \& Txy \rightarrow x \geq y))$

بدین ترتیب، تعبیر چهارم نیز یعنی «وحدت وجود» مدلی برای دستگاه قیاسی بالا

است.

ملاحظه می‌گردد اصل موضوع ۱ در تعابیر سوم و چهارم، در واقع نمایش صوری

خصلت سلسله‌مراتبی حقیقت مورداشاره مفاهیم تعریف‌نشده اول است و عامل ایجاد

دگرگونی در معنا و به‌تبع آن صورت این اصل و دیگر اصول موضوعه در مقایسه با تعبیر

اول، همان «تغییر در تعبیر» است، به عبارتی این «تعبیر» است که صورت و معنای جدید

اصول موضوعه را به آن‌ها تحمیل نموده است. اکنون مصداق سخن کربن در تطبیق

فلسفه‌ها که در انتهای بخش اول ذکر گردید، قابل مشاهده است، بدین صورت که دو

مفهوم تعریف‌نشده «وجود مطلق» و «ایجاد» همان «مبانی مشترک» و اختلاف میان چهار

تعبیر بالا، در واقع مصداق «اختلاف» است که در سخن او آمده بود.

آنچه در بالا مشاهده گردید، تطبیق سه دستگاه قیاسی تک‌جمله‌ای ساخته‌شده به

روش اصل موضوعی است، بدین صورت که در هر دستگاه، ابتدا دو حقیقت ثابت با پذیرفتن تعابیری خاص، خود را در قالب مفاهیم تعریف نشده ظاهر می‌نمایند، سپس در نتیجه حضور و تأثیر آن تعابیر، اجازه تدوین اصول موضوعه متناسب آن تعابیر داده می‌شود، این یعنی رسیدن مجدد به اصول موضوعه، اما این بار در جهت ترکیب یا تألیف و سپس نوبت آمادگی برای گسترش دستگاه و رسیدن مجدد به احکامی است که در سیر تحلیلی اولیه، واقعیت‌هایی مورد مشاهده بودند و تحلیل مذکور از آن‌ها آغاز شده بود، مانند استنتاج تک قضیه نمونه‌های بالا، قضیه‌ای که در هر دستگاه با دستگاه دیگر متفاوت است. این چیزی است که آن را تعامل بین اصول موضوعه و مفاهیم تعریف نشده می‌نامیم، تعاملی که مشابه برهم کنش موجود در دو گانه «مقدمه - نتیجه» از منظر تارسکی در ساخت یک دستگاه صوری است.

در این نگاه تطبیقی، ضمن مشاهده مبانی مشترک، می‌توان دید که تعابیر و اختلاف آن‌ها، در واقع همان نقاط افتراق دستگاه‌های مذکور از یکدیگر هستند. اگر در نظر داشته باشیم که هر کدام از دستگاه‌های فوق‌الذکر، قطعه کوچکی از یک ساختار کامل فلسفی هستند به نظر می‌رسد این نگاه تطبیقی محدود را بتوان به تطبیق خود آن ساختارهای کامل نیز تسری بخشید که این مهم نیاز به پژوهش‌های وسیع‌تر و دقیق‌تری دارد؛ و آنچه در اینجا آمد، می‌تواند آغازی بر این مهم باشد که در سایه توجه به مفاهیم تعریف نشده به‌عنوان نماینده حقایق ثابت ازلی مورد اشاره در بالا و نیز اصول اولیه (موضوعه)، همچنین ارتباط و تعامل این مبادی تصوری و تصدیقی با یکدیگر در کنار بهره بردن از وضوح و استحکام و خصلت صوری سازی موجود در روش اصل موضوعی در تکمیل پدیدارشناسی، می‌توان به هدف بلند تطبیق فلسفه‌ها و مکاتب فکری با یکدیگر دست یافت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این نوشتار در دایره‌ای محدود و ضمن پرداختن به یک نمونه کوچک از دستگاه‌های فکری، با ارائه تلفیقی از روش اصل موضوعی کلاسیک با نظریه مدل که در عین دارا بودن ویژگی صوری نظریه مذکور، استوار بر صدق معنایی با همان تعریف صدق در فلسفه

اسلامی نیز است، سعی گردید نشان داده شود که حقایق ثابتی هستند که نه تنها از لحاظ هستی شناختی منشأ ایجاد کثرات عالم بوده، بلکه در بعد معرفت‌شناختی، عبارت‌اند از مبانی مشترک و ثابت هر نوع دستگاه معرفتی، به طوری که در بررسی ساختار دستگاه‌های مذکور مشاهده می‌شود که این حقایق پس از پذیرفتن تعابیر مختلف و درآمدن در قالب مفاهیم اولیه یا «مفاهیم تعریف نشده»، در ایجاد بنای ساختار موردنظر نقشی بنیادین دارند و تعابیر مذکور نیز همان منشأ ایجاد اختلاف دستگاه‌های فکری گوناگون هستند و از رهگذر معرفی این مبادی اشتراک و اختلاف و تبیین نسبت و نحوه تعامل این دو نوع مبادی با یکدیگر، امکان ظهور و بروز مختصات دستگاه‌های مورد تطبیق و نقاط اختلاف و اشتراک آن‌ها با یکدیگر، با وضوحی بیشتر و در ساختاری نظام‌مند و حتی امکان پیش‌بینی همسانی‌ها و تفاوت‌های دیده نشده ساختارهای مذکور فراهم خواهد گشت تا شاید در افقی بسیار دورتر، بتوان جایگاه هر کدام از دستگاه‌های مذکور را در ساختاری سلسله‌مراتبی از کلی به جزئی یا از شامل به مشمول معین نمود تا نسبت و نحوه تعامل این مکاتب و هم‌افزایی آن‌ها در جهت شناخت «حقیقت» قابل تبیین گردد که در این صورت به نظر می‌رسد، رسیدن به هدف نهایی تطبیق فلسفه‌ها که همان کمک به درک «حقیقت» است، امکان‌پذیر باشد.

تعارض منافع

تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID


Hamidreza Bayat

Hasan Abasi Hosein

Abadi

Alireza Parsa

 <http://orcid.org/0000-0003-0901-8525>

 <http://orcid.org/0000-0001-8869-1309>

 <http://orcid.org/0000-0000-0000-0000>

منابع

- بهنیافر، مهدی، احمدی افرمجانی، علی اکبر. (۱۳۸۷). *تقریر معنانشناختی از صدق جمله‌های علوم قیاسی با تأکید بر آراء تارسکی. جستارهای فلسفی*. ۱۳. ۶۵ تا ۱۰۶
- خوانساری، محمد. (۱۳۷۶). *فرهنگ اصطلاحات منطقی*. (چاپ دوم). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ساروخانی، باقر. (۱۳۷۰). *دائرة المعارف علوم اجتماعی*. تهران: انتشارات کیهان.
- سبزواری، هادی بن مهدی. (۱۳۶۹). *شرح المنظومه (تعلیقات حسن زاده)*، جلد: ۲. تهران: نشر ناب.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۸). *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*. قم: مکتبه المصطفوی.
- صادقی، افلاطون. (۱۳۹۴). *فلسفه غرب ۱*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- کاپلستون، فردریک چارلز. (۱۳۹۳). *تاریخ فلسفه. جلد چهارم*. ترجمه غلامرضا اعوانی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی و انتشارات سروش.
- کربن، هانری. (۱۳۹۶). *فلسفه ایرانی و فلسفه تطبیقی*. ترجمه جواد طباطبایی. تهران: انتشارات توس.
- کربن، هانری. (۱۳۹۳). *چشم‌اندازهای معنوی و فلسفی اسلام ایرانی*. جلد ۱. چاپ سوم. ترجمه انشاء الله رحمتی. تهران: نشر سوفیا.
- ماروین جی گربنبرگ. (۱۳۷۶). *هندسه‌های اقلیدسی و نا اقلیدسی*. ترجمه شفیع‌ها، م ه چاپ پنجم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مظفر، محمدرضا. (۱۳۹۱). *دروس فی علم المنطق*. چاپ ششم. قم: مرکز نشر هاجر.
- موحد، ضیاء. (۱۳۹۶). *درآمدی بر منطق جدید*. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یزدان‌پناه، سید یدالله. (۱۳۹۳). *مبانی و اصول عرفان نظری*. چاپ پنجم. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- Behniafar, Mehdi, Ahmadi Aframjani, Ali Akbar. (2007). Semantic interpretation of the truth of analogical science sentences with emphasis on Tarski's opinions. *Philosophical essays*. 13. 65 to 106. (In Persian).
- Capleston, Frederick Charles. (2013). *History of philosophy*. The fourth volume. Translated by Gholamreza Awani. Fifth Edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications and Soroush Publications. (In Persian).
- Carbone, Henry. (2016). *Iranian philosophy and comparative philosophy*. Translated by Javad Tabatabai. Tehran: Tous Publications. (In Persian).

- Carbone, Henry. (2013). *Spiritual and philosophical perspectives of Iranian Islam*. Volume 1. Third edition. Translation, God willing. Tehran: Sofia Publishing House. (In Persian).
- Khansari, Mohammed. (1998). *Dictionary of Logical Terms*. second edition. Tehran: Institute of Human Sciences and Cultural Studies. (In Persian).
- Marvin J. Greenberg. (1997). *Euclidean and non-Euclidean geometries*. Translated by Shafi'i, M. H. Fifth Edition. Tehran: Academic Publishing Center. (In Persian).
- Muzaffar, Mohammadreza. (2011). *Lessons in logic*. Sixth edition. Qom: Hajar Publishing Center. (In Persian).
- Mohed, Zia. (2016). *An introduction to new logic*. 11th edition Tehran: Scientific and Cultural Publications. (In Persian).
- Sarukhani, Bagher. (1992). *Encyclopedia of Social Sciences*. Tehran: Keihan Publications. (In Persian).
- Sabzevari, Hadi bin Mahdi. (1991). *Sharh al-Musawa (Taliqat Hassanzadeh)*. Volume 2. Tehran: Nab Publishing House. (In Persian).
- Sadr al-Din Shirazi, Muhammad bin Ibrahim. (1990). *Al-Hikmah al-Muttaaliyyah fi al-Asfar al-Aqliyyah al-Arbea*, Qom: Maktaba al-Mustafawi. (In Persian).
- Sadeghi, Plato. (2014). *Western Philosophy I*. Tehran: Payam Noor University. (In Persian).
- Tarski, A. (1994). "The Semantic Conception of Truth and the Foundation of Semantics, *Philosophy and Phenomenological Research* 4.3.pp76-341
- Tarski, A. (1956). "On the Concept of Logical Consequence", *Logic, semantics, Metamathematics(papers from 1923 to 1938)*. Trans.,by J.H.Woodger, 1 st ed, Oxford, Clarendon Press.pp20-409
- Tarski, A. (1956). "Fundamental Concepts of the Methodology of the Deductive Science", *Logic, semantics, Metamathematics(papers from 1923 to 1938)*. Trans.,by J.H.Woodger, 1 st ed, Oxford, Clarendon Press.pp60-109.
- Yazdanpanah, Seyyed Yadullah. (2013). *Basics and principles of theoretical mysticism*. Fifth Edition. Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute. (In Persian).

استناد به این مقاله: بیات، حمیدرضا، عباسی، حسین آبادی، حسن، پارسا، علیرضا. (۱۴۰۰). نقش «تعریف نشده‌ها» و «روش اصل موضوعی» در آغاز تطبیق فلسفه‌ها، با تمرکز بر سه نظام فلسفی اسلامی، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۶(۶۸)، ۲۹-۶۱.

DOI: 10.22054/wph.2021.51671.1845



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.